

دبستان واعظین

و گلستان ناظرین

حسن عاطفی

ابوالمؤید بلخی، فردوسی، جامی، پیر جمال اردستانی، ناظم هروی، آذر بیگدلی، شهاب ترشیزی، نامی اصفهانی، خاوری کاشانی^۱ و ...

یکی از این منظومه‌های فارسی «یوسفیه» میرزا هادی بن ابوالحسن شریف نائینی، متخلص به هادی است که داستان یوسف را با تطبیق بر حوادث کربلا و شهادت امام حسین (ع) و در سال ۱۲۴۳ق در سفر حج به نظم کشیده است. برخی از گویندگان ترك زبان کسانی چون: خطایی، شکاری، کمال پاشازاده، کافی، خلیفه و بهشتی و ... منظومه یوسف و زلیخا سروده‌اند.

همچنین برخی از نویسندگان گذشته و معاصر ایران پیرامون این داستان به بحث و بررسی پرداخته‌اند.

از معاصران: دکتر عبدالرسول خیام‌پور،^۵ جلال ستاری،^۶

سوره دوازدهم قرآن که در آن داستان یوسف مطرح است و با توجه به آیه سوم این سوره، به احسن القصص یا خوش‌ترین قصه‌ها شهرت یافته است. در این داستان سخن از آوارگی یوسف و حسادت برادران بر وی و حدیث دلدادگی زلیخا و مطالبی دیگر به میان می‌آید که هر کدام جداگانه شایان توجه است و در فضیلت این سوره روایات بسیاری آمده؛ از جمله «در خبر است که صحابه رسول گفتند ما را آرزوی آن می‌بود که خداوند به ما سورتی فرستادی که در آن امر و نهی نبودی و نه وعد و وعید. تا ما را به خواندن آن تنزه بودی و دل‌های ما در آن نشاط و گشایش افزودی. پروردگار بر وفق آرزوی ایشان این سوره فرو فرستاد.»^۱

این داستان از دیرباز مورد توجه خاص مفسران و شاعران بوده و براساس این گفتار آثار ارزنده‌ای به وجود آورده‌اند. اصل این داستان عبری است و نخستین بار در سفر تکوین تورات آمده است. سپس در فارسی و عربی و دیگر زبان‌ها قسمت‌هایی بر آن افزوده شده است.

نام معشوقه یوسف «زلیخا» است که در تورات و قرآن به آن اشاره‌ای نشده است. قدیم‌ترین مأخذ آن در زبان فارسی ترجمه تاریخ طبری اثر بلعمی است. برخی از شعرای پارسی گوی که منظومه یوسف و زلیخا سروده‌اند و یا منظومه‌ای در این مورد به آنان منسوب است، عبارتند از:

۱. کشف الاسرار.

۲. منسوب به فردوسی.

۳. یوسف و زلیخای شهاب ترشیزی در سال ۱۳۸۰ به تصحیح میرهاشم محدث در گنجینه بهارستان (ادبیات فارسی-۱) به کوشش بهروز ایمانی به چاپ رسیده است.

۴. این منظومه اشتباهاً به نام خاوری شیرازی به چاپ رسیده است؛ به خط عباس منظوری، انتشارات نوید، شیراز.

۵. یوسف و زلیخا، تألیف ع خیام‌پور، تبریز ۱۳۳۹. این کتاب در سال یازدهم مجله دانشکده ادبیات تبریز منتشر شده است.

۶. مرده عشق زلیخا، جلال ستاری، انتشارات توس، ۱۳۷۲.

محمدعلی تربیت و ...

اما برخی از تفسیرهای سوره یوسف که به زبان فارسی یا عربی نوشته شده است، عبارتند از:

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، معروف به «تفسیر قمی». وی در زمان امام حسن عسکری (ع) در قید حیات بوده و تا سال ۳۰۷ ق زیسته است.^۷

۲. تفسیر سوره یوسف «الستین الجامع للطائف البساتین» املائی احمد بن زید طوسی به فارسی که به اهتمام آقای محمد روشن در سال ۱۳۵۶ خورشیدی در تهران به طبع رسیده است؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳. تفسیر سوره یوسف، از ملا معین معروف به مسکین فراهی، مؤلف بحر الدرر.^۸

۴. تفسیر سوره یوسف از ملا علی بن علی نجار شوشتری، شاگرد سید نورالدین محدث جزایری. به گفته فرزندش سید عبدالله شوشتری: «احسن القصصی که پیشگاه طاق ایوان حسن و جمال یوسف صفتان مصر معانی را زیتگری تواند نمود ...»^۹

۵. تفسیر سوره یوسف به نام «انوار یوسفیه» از مفتی میر محمد عباس شوشتری لکهنوی، متوفی ۱۳۰۶ ق.^{۱۰}

۶. تفسیر سوره یوسف از سید ابراهیم بن سید محمد تقی بن سید حسین بن سید دلدار علی نقوی، متوفی ۱۳۰۷ ق. نواده او در تاریخ مشاهیر هند ذکر کرده است.^{۱۱}

۷. تفسیر سوره یوسف به نام «احسن القصص» از تاج العلماء سید علی محمد بن سلطان العلماء سید محمد بن علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی، متوفی ۱۳۱۲ ق.^{۱۲}

۸. تفسیر سوره یوسف از سید علی بن ابی القاسم بختیاری اصفهانی، متوفی ۱۳۱۲ ق.^{۱۳}

۹. تفسیر سوره یوسف مشتمل بر مواعظ از سید علی اکبر بن سید محمد بن سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی لکهنوی، متوفی ۱۳۲۶ ق.^{۱۴}

۱۰. تفسیر سوره یوسف از میرزا محمد تقی اشراقی که در سال ۱۳۶۷ ق به چاپ رسیده است. مؤلف از معاصران است و در رمضان ۱۳۶۸ در گذشته است.^{۱۵}

۱۱. «جمال انسانیت» یا تفسیر سوره یوسف، تألیف نعمت الله صالحی نجف آبادی، چاپ ۱۳۶۴ ش.^{۱۶}

اما تفسیر سوره یوسف به نام دبستان واعظین و گلستان ناظرین اثر احمد بن محمد باقر بن محمدعلی آرائی کاشانی است که در چهل و یک سالگی اقدام به تألیف این کتاب کرده است. وی در این باره می گوید:

چون از ابتدای تکلیف الی الحال که چهل و یک سال از عمر این غریق بحر تحبیر و نادانی گذشته، اغلب اوقات به مطالعه کتب احادیث و اخبار پرداخته و بسیاری از احوالات انبیا و اولیا و عرفا و ادبا و بلغا و شعرا و حکما و حکایات و روایات و قصص و نکات و معجزات و کرامات ایشان را دیده و برخورده ام، با خود خیال کردم که چون بر عمر ناپایدار اعتمادی نیست و روزگار را قراری نیست، بهتر آن که در این بقیه عمر خود را مشغول عملی نمایم که از جمله باقیات صالحات بوده، در یوم لایفح مال و لابنون، دستگیر این بیچاره گردد. دیدم مقتضای احادیث و اخبار، عملی بهتر از نشر احادیث و اخبار ائمه اطهار نیست. به خصوص هرگاه مفسر قرآن باشد و چون موافق آیه وافیهِ «وَنَحْنُ نَقُصُّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» قصه یوسف بهترین حکایات است، مجموعه ای پردازم از قصه یوسف که محتوی باشد بر تفسیر سوره شریفه یوسف و ملایمات و مناسبات و بعضی دقایق و نکات و مشابهاً با شهادت شهدای راه خدا و بعضی معجزات ائمه هدی و کلمات حکما و عرفا و بعضی اشعار شعرا باشد؛ هر چند کتاب های بسیار و مجلدات بی شمار، علمای اخبار ساخته و پرداخته اند در این مطلب، و هر یک به قدر وسع و طاقت سعی ها کرده و رنج ها کشیده. خواستم تا این مجموعه محتوی بر مطالب همه آن ها بوده باشد تا ناظرین از مطالعه سایر کتب مستغنی باشند. به تألیف آن پرداختم و این کتاب مستطاب را مسمی گردانیدم به «دبستان واعظین و گلستان ناظرین» و آن را مرتب نمودم بر یک مقدمه و دوازده باب و خاتمه به عدد چهارده معصوم پاک باشد ...

۷. الدرریمه، ج ۴، ص ۳۰۲.

۸. نسخه ای ناقص از این کتاب نزد شیخ مهدی شرف الدین شوشتری وجود داشته است. آغاز نسخه ناقص: «... نقل است که چون حق - سبحانه و تعالی - لوح را بیافرید، بعد از آن قلم را از کتم عدم به فضای عالم وجود آورد ...» (الدرریمه، ج ۴، ص ۲۴۵)

۹. نسخه ای از آن در کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی موجود است. (الدرریمه، ج ۴، ص ۳۴۵)

۱۰. الدرریمه، ج ۲، ص ۳۴۹.

۱۱. همان، ج ۴، ص ۳۴۴.

۱۲. همان، ج ۱، ص ۲۸۸.

۱۳. همان، ج ۴، ص ۳۴۵.

۱۴. همان.

۱۵. همان، ص ۲۱۱، جزء ۲۶، مستدرکات مؤلف.

۱۶. به نقل از درد عشق زلیخا، جلال ستاری، ص ۹.

۱. ارشاد القلوب الی الصواب»، از ابی محمد، حسن بن ابی الحسن بن محمد دیلمی معاصر فخرالمحققین پسر علامه حلّی. ۱۷.
۲. «اسرار الشهاده» از ملا آقا دربندی (ملا آقا بن عابد بن رمضان بن زاهد شیروانی دربندی حائری) متوفی ۱۲۸۶ در تهران. ۱۸.
۳. امالی شیخ صدوق.
۴. «جواهر التفسیر» به فارسی از ملا حسین بن علی واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰ق) که به نام امیر علیشیر نوایی فراهم ساخته است.
۵. «حلیة المتقین» از علامه ملا محمدباقر مجلسی.
۶. درج الدرر از فتح الله خان بونصر شیبانی.
۷. روضة الصفا تألیف محمد بن خاوند شاه، میرخواند.
۸. زهرة الرياض و نزهة المرطاض» در مواعظ، اثر سید جمال الدین ابوالفضایل احمد بن موسی طاووس الحسینی الحلّی. ۱۹.
۹. «زبدة التواریخ» که زبدة التصانیف هم گفته شده است. از ملا حیدر بن محمد خوانساری استاد آقا حسین خوانساری. ۲۰.
۱۰. «طبقات ناصری» تألیف قاضی ابی عمرو منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی معروف به منهاج سراج متولد ۵۸۹ق از ادبای سیستان که در سال های ۸-۶۵۷ به فارسی تألیف یافته است.
۱۱. «طوفان البکاء» مشهور به جوهری، مقتل فارسی از میرزا ابراهیم بن محمدباقر جوهری، اصفهانی مدفن، متوفی ۱۲۵۳ق. ۲۱ در متن از اشعار جوهری استفاده شده. باید توجه داشت که جوهری گرگانی نیز از شعرای متقدم است که اشعار مرثیاتی دارد و مجلسی در جلد دهم بحار از او نقل کرده است.
۱۲. تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری.
۱۳. قصص الانبیا احتمالاً جلد پنجم بحار الانوار.
۱۴. قصص اللطایف.
۱۵. کافی، از محمد بن یعقوب کلینی.
۱۶. کشف الاسرار از رشیدالدین میبیدی.
۱۷. مخزن البکاء در مقتل از حاج محمد صالح برغانی برادر

این کتاب چنان که مؤلف اشاره کرده مشتمل بر یک مقدمه و دوازده باب و یک خاتمه است.

از زندگی مؤلف اطلاعات چندانی در دست نیست؛ اما آنچه که می دانیم وی از علما و فقهای قرن سیزدهم خطه آران است و با اشاره خود از علم تفسیر آگاهی داشته است. فرزند مؤلف، ملا محمود امام جمعه آران، صاحب «عقد اللالی و قلائد الاخبار» متوفی به سال ۱۳۳۷ق است که پدر نظام وفا (متوفی ۱۳۴۳ش) شاعر معاصر می باشد. بنابراین باید تولد ملا احمد صاحب تفسیر در روزگار فتحعلیشاه و وفاتش در عهد ناصرالدین شاه اتفاق افتاده باشد. در تأیید این گفتار آن که مؤلف در تفسیر خود از آثار محمدتقی سپهر کاشانی (متوفی ۱۲۹۷ق) و فتح الله خان شیبانی (۱۳۰۸ق) یاد کرده که از معاصران وی بوده اند.

این تفسیر با تطبیق و توجه به وقایع کربلا و شهادت حسین بن علی (ع) به رشته تحریر درآمده و از جهت توجه به این موضوع با منظومه یوسفیه میرزا هادی بن ابوالحسن نائینی وجه اشتراک دارد.

نثر کتاب ساده ولی جنبه ادبی چندانی ندارد و از آن جا که مؤلف از مآخذ مختلف بهره گرفته است، کلامش یک دست و هماهنگ نیست. گاهی به زبان روز سخن می گوید و زمانی به شیوه نثر کهن به ذکر وقایع می پردازد. برای شاهد مثال ها در متن اشعاری به فارسی و عربی از شعرای گذشته و معاصر نویسنده نقل می کند و گاهی نیز مؤلف اشعاری از خود می آورد.

از ویژگی های نسخه موجود، یکی آن که تقریباً یک سوم از کتاب از آغاز با شکسته نستعلیق خوش، کتابت شده است که در برخی موارد خط خوردگی هایی وجود دارد و اصلاح شده است و در پایان کتاب نیز چند صفحه ای با همین خط است. قسمت دیگر کتاب با شکسته نستعلیقی معمولی نوشته شده و کاتب شخص بی سواد بوده که کتاب را بر او املا کرده اند و نوشته است. زیرا در این قسمت این گونه غلط ها به چشم می خورد:

خاهی (خواهی)، خاهند (خواهند)، عطاب (عتاب)، زروه (ذروه)، خاب (خواب)، برخواستن (برخاستن)، صحاب (سحاب)، شهر صبا (شهر سبا)، وصیله (وسیله). گاهی نیز در اثر تندنویسی و یا شکل نویسی پاره ای از واژه ها را غلط نوشته است؛ مانند مصارت به جای مصابرت و تاریخ طبرسی به جای تاریخ طبری.

قطع نسخه: ۲۱×۳۴ سانتیمتر.

در این تألیف، نویسنده معمولاً از ذکر نام مؤلفانی که از آثار آن ها بهره مند شده است، خودداری کرده و بیش تر به مآخذ اشاره نموده است. قسمت عمده مآخذ وی چنین است:

۱۷. الدرریمه، ج ۱، ص ۵۱۷.
۱۸. همان، ج ۲، ص ۲۷۹.
۱۹. همان، ج ۱۲، ص ۷۴.
۲۰. همان، ج ۱۲، ص ۲۳.
۲۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۸۲.

بیت‌الاحزان حسن گرفتار فرمود. ذوالجلالی که قربانیان کوی و فایش به شفاعتگری سرافراز و جان‌باختگان دیار ابتلایش در صف محشر از جمیع مردم ممتازند. منعمی که تنگ‌دستان ایام قحط^{۲۷} را دیده‌امید به شهرستان رحمتش باز است. کریمی که بدر منیر و خورشید عالمگیر به منصب خوانسالاریش مأمور و سرافراز. متکلمی که قرآن مجید از خزانه رحمتش در شب قدر به مضمون «إنا أنزلناه فی لیلۃ» نزول نمود و آن را به احسن القصص مزین فرمود. وه وه چه کتابی که سی پاره جزوهای شریفش تمام آیت رحمت است و مسودات او را عزیزش سیاهه بارخانه‌های فیض و نعمت. کلمات متوالیه اش از بحر بی کران فیوضات دو جهانی موج‌ها است و آیات متواتره اش به خصوص در یوسف در شکست جنود شهوت‌های نفسانی فوج‌ها.

نالۀ مقربانش بختیان بارکش تکلیف را در طریق اطاعت شرع شریف حدی است، و گلبانگ قاریانش سالکان مسالک عباد را مبشر و وصول به سر منزل سعادت ابدی. سیم‌تنان او را قش در نظر حقیقت‌ساز هر یک معشوق دلکش، و سیاه‌فامان مدادش هر کدام نازنین لیلی و شی. هی هی خجسته کتابی که قفل باب پیران است و دندانۀ کلید ابواب احکامات، و نواهی طوق اعناق فرمان‌پذیران است. و حکایاتش غمزدای جماعت دلگیران. چشمه آب هدایت است و مجموعه قصص و حکایت، زبان گویی است عذر خواه. چراغ مرد و زن و شمع فروزانی، چراغ دل مؤمنان از تلاوت آن روشن. احترامش نشان تضاعف حسنات و تلاوتش باعث محو سیئات. چه زنگ‌های غفلت که به تفکر در معانی از آینه دل می‌توان زدود و چه حاصل‌های طاعت که به داس تدبیر در آن، از مزرع عمر بتوان درود، و بر آن قصص و حکایاتش خود را شایسته نظر قبول حق بتواند گردانید، و عاملان او امر و نواهی به صعود نردبان سی پله جزوهایش خود را به ایوان بلند بنیان قرب حضرت معبود می‌توانند رسانید. شعر:

الهی ستایش تو را در خور است
کسه ز او هام ذات تو بالاتر است
چه هستی که هر هست از هست توست
به هر برتری بنگری پست توست

۲۲. همان، ج ۲۰، ص ۲۲۴.

۲۳. همان، ج ۲۴، ص ۳۱۸.

۲۴. همان، ج ۲۲، ص ۲۲۳.

۲۵. همان، ج ۲۴، ص ۳۷۴.

۲۶. همان، ج ۲۴، ص ۳۷۳.

۲۷. در متن: نیک چشمان ایام حفظ. تصحیح قیاسی شد.

شهید ثالث ملا محمد تقی بن آقا محمد برغانی قزوینی. ۲۲
۱۸. «مناقب» (مناقب آل ابی طالب) تألیف رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی، متوفی ۵۸۸ ق که در دو مجلد به سال ۱۳۱۳ ق در بمبئی به چاپ رسیده است. ۲۳
۱۹. «ملهوف» از سید بن طاوس، به «الملهوف» مشهورتر است. ۲۴

۲۰. منهج (منهج الصادقین) اثر ملا فتح الله کاشانی.

۲۱. ناسخ التواریخ، جلد اول از کتاب دوم، تألیف محمد تقی لسان‌الملک سپهر کاشانی.

۲۲. نور العیون، مختصری از «ریاض الشهاده» از ملا محمد حسن بن معصوم شیرازی جد صاحب طرائق الحقایق که در بمبئی به چاپ رسیده است. ۲۵ کتاب دیگری نیز به این نام از میرزا محمد باقر شریف الحسینی اصفهانی قمی صاحب مشارق المهتدین است. ۲۶

۲۳. وسائل، از محمد بن حسن معروف به شیخ حر عاملی.

۲۴. مثنوی «یوسف و زلیخا» از لطف‌علی بیگ آذر بیگدلی، صاحب آتشکده. نویسنده تفسیر آیات بسیاری از این منظومه نقل کرده است.

قسمت‌هایی از دبستان واعظین

آغاز: «ستایش و سپاس حضرت حسن آفرینی را سزا است که یوسف نفس قدسی صفات ملکوتی ملکات را از یعقوب عالم کلیت و تجرد دور و از کنعان وحدت و تفرّد مهجور ساخت، و به چاه ظلمت طبیعت انداخت. و نیایش بی قیاس، پادشاه عزیزی را در خور است که او را از دنیای عوالم علوی برکنار و در حقیقت دنیای سفلی گرفتار نمود و ثنای جمیل حضرت ذوالجلالی را در خور است که سنای معرفت و شناسایی اش روشنی بخش زوایای چاه ضمائر عارفان گشته. و حمد بی حد حضرت محمودی را سزد که یوسف نفس قدس در چاه بدن محبوس راه جبرئیل انس مأنوس گردانید. و شکر و سپاس منعمی را براننده که از چاهش به ذروه اوج قرب برسانید و در مصر عزتش عزیز گردانید. معروفی که قول کلی در ادراک کنه ذاتش ما عرفناک حق معرفتک، گفته و علیمی که حواس خمسه در سر درجات کمالش چون خمسه متحیره منهاج تحیر پیموده. خداوند رایی که خداوندان رؤیای صادقه را خداوندان رتبه عالیه نمود، مالک الملکی که کمند وهم به کنگره جلالش تاری و دست عقول از دامن ردای کبریایش کوتاه است. قادری که زلیخای عقل را پسر یوسف عشق نمود و یعقوب محبت را در

آنچه دخل به این کیفیت دارد؛ باب ششم: در چگونگی احوال یوسف در وقت انداختن به چاه و کیفیت آن در چاه تا وقتی که او را به مالک فروختند و ذکر چیزهایی که مناسب این مقام است؛ باب هفتم: در بیرون آوردن یوسف را از چاه و کراماتی که از آن حضرت به ظهور رسید در بین راه تا شهر مصر و گزارشات بین راه و تقریبات این مطلب؛ باب هشتم: در ورود شهر مصر تا زمانی که عزیز مصر یوسف را خرید و به خانه زلیخا برد؛ باب نهم: در بیان سلوک زلیخا با یوسف و چگونگی عشق و محبت آن نسبت به یوسف تا وقتی که آن را به زندان انداخت؛ باب دهم: در کیفیت سمت های یوسف در زندان و سلوک آن حضرت در زندان و حسن اخلاق آن جناب با زندانبان و معجزاتی که در زندان از آن بروز کرد و اموری که متعلق به این مقام است تا وقتی که آن را نزد ملک ریّان بردند و خواب دیدن پادشاه؛ باب یازدهم: در کیفیت رسیدن یوسف به پادشاهی و دقایقی که با آمدن برادران روی داد و حرکات آن حضرت نسبت به برادران و تمثیلات و تشبیهات این وقایع که مناسب این باب است؛ باب دوازدهم: در خواستن یوسف، بن یامین و یعقوب را به شهر مصر و چگونگی حالات ایشان و مناسبات این امور. خاتمه: در کیفیت حالات زلیخا بعد از سلطنت یوسف و وفات یوسف. اما مقدمه ...»

بخش هایی از کتاب

«باب دوم: در جهت آن که چرا خداوند عالم حکایت یوسف را در این سوره شریفه احسن القصص نامیده و ملایقات و مناسبات این مطلب. بدان که علمای تفسیر و وقایع نگاران کتب سیر و اخبار وجوه بسیار در احسن القصص بودن این قصه مرقوم کلک در سلک فرموده اند و ان شاء الله تعالی آنچه به نظر این قاصر رسیده به حیز تحریر در آورده خواهد شد و بالله التوفیق. منها آن است که این قصه از ابتدا تا انتها در زمان مدید و عهد بعید به وقوع پیوسته. شیخ حسن بصری فرموده است: از دیدن خواب تا به رجوع فرزند به پدر اعنی یوسف به یعقوب، مدت هشتاد سال بود و در این مدت هر روز یعقوب مکروب را سالی حالی طاری می شد و هر ماهی ناله و آهی، و هر هفته غم نهفته، هر روزی سوزی، و هر شبی تبی، و هر دمی غمی و هر ساعتی شناعتی و هر طرفه العین فراق قرّة العینی بود. چون این قصه مشتمل بر این وقایع غریبه بود و بدایع عجیبه رخ نمود، لهذا ربّ دود آن را احسن القصص فرمود. منها آن است که این قصه منسوب به چهار کریم است: اول آن که گوینده کریم است که: ما عَرَكْ

و صلوات بی پایان و زاکیات فراوان، تحفه روان عزیز مصر نبوت و یوسف کنعان رسالت و یعقوب ملک جلالت که زندانبان تنگنای جهل را به وسعت گاه عالم علم رسانیده و گمگشتگان وادی حیرت را به جاده هدایت کشانیده است. سروی که به ندای غمزدای من بیکی او ابکی او تبکی علی الحسین و جبت له الجتّه، فرق ثلثه را از بحر عصیان به ساحل جنان کشانید. بیت:

آن یوسفی که کهنه زلیخای دهر را
پیرانه سر دوباره اش از سر جوان نمود
و بر خلیفه برحق، و وصی مطلق. شعر:

باعث ایجاد خلقت بلکه خود معشوق خلق
دست حق ... پرتو پروردگسار
آن که بنوشته قضا بر قبضه شمشیر او
لافتی الأعلی لاسیف الأذوالفقار

و بر یازده فرزند ارجمند آن که پیشوایان ناسند و مؤسس اساس این بلند کریاس. دلیلان جاده آگاهیند و ترجمان وحی الهی. خلفای برحق و امامان مطلقند:

گهرهای عمّان عزّ و شرف
که هر هشت و چارند از یک صدف

و بر اصحاب و الاجناب که هر یک نجم فلک، هر آینه که:
«اصحابی کالنجوم بائیم اقتدیتم اهدیتم» و شمسه ایوان غنائیند.

اما بعد چنین گوید بنده ائیم جانی احمد بن محمد باقر بن محمد علی الآرانی الکاشارنی که چون از ابتدای تکلیف الی الحال که چهل و یک سال از عمر این غریق بحر تحیر و نادانی گذشته، اغلب اوقات به مطالعه کتب احادیث و اخبار پرداخته و ... امید از ناظرین که هر گاه بر سهوی و غلطی برخوردارند به ذیل عفو آن را پوشانیده و به دیده اغماض در آن نگردند. بالله التوفیق و المعین.

مقدمه در ثواب فضیلت تلاوت قرآن و عدد آیات و سوره ها و کلمات و حروف آن و در این که چند آیه در او امر و نواهی است و چند آیه در قصص و حکایات است، و چند آیه در مطالب دیگر است و ثواب و فایده تلاوت سوره شریفه یوسف. باب اول: در سبب نزول سوره یوسف؛ باب دوم: در جهت آن که چرا خداوند عالم حکایت یوسف را در این سوره شریفه احسن القصص نامیده و ملایقات و مناسبات این مطلب؛ باب سیم: در سبب ابتلای حضرت یعقوب (ع) به فراق یوسف (ع) و ملایقات و مناسبات آن؛ باب چهارم: در سبب حسد بردن برادران به یوسف و مذمت حسد و معالجه مرض حسد و آنچه مناسب به این مقام است؛ باب پنجم: ابتدای قصه یوسف و تولد آن، با آن که برادران فریفته به صحرا برده، خواستند به چاه افکنند و

غرفه ای دید از یک دانه یاقوت و کنگره های بی عدد در آن غرفه دید. ناگاه سنگی از هوا درآمده و بدان کنگره ها آمده و همه را خراب کرد. پرسید که این غرفه از آن کیست؟ گفتند: از رابعه است. گفت: این کنگره هایش را چرا خراب کردند؟ گفتند: زیرا که در نمازش [دل] غایب شد و این سنگ، حقیقت از دل اوست که آمده و قصرش را خراب کرد. پس هرگاه فی الجمله تغافل در نماز باعث خرابی خانه آخرت شود، پس تغافل سال های دراز البتة خانه دنیا را نیز خراب سازد. رباعی:

یک چند دویدیم نه از راه صواب
برداشته از روی خودی پاك نقاب
اکنون که همی پاك کنم چشم ز خواب
هم نامه سیه بینم، هم عمر خراب

پس هیچ چیز باعث خرابی دنیا و آخرت مثل غفلت نیست. « این داستان در تفسیر سوره یوسف از احمد بن محمد بن زید طوسی چنین آمده است، و پیداست که ملا احمد آرائی از این مأخذ برگرفته است: «رابعة العدویة - رحمة الله علیها - خمیر کرده بود. چون در نماز ایستاد بر خاطرش بگذشت این خمیر خاسته است یا نه؟ چون از نماز فارغ شد، خوابی بر او درآمد. بهشت را به خواب دید و در آن جا کوشکی دید از یک دانه یاقوت سرخ و به عدد ستارگان آسمان بر او کنگره دید و سنگ از هوا درمی آمد و بر آن کنگره ها می افتاد و ویران می کرد. پرسید که این کوشک از آن کیست؟ گفتند: از آن رابعه. گفت: این کنگره ها چرا ویران می کنند؟ گفتند: در نمازش دل غایب شد. این سنگ از منجیق غیبت دل اوست که می آید و این کنگره ها خراب می کند. لطفه: آن که در یک لحظه در نماز دلش غایب شود، کوشک او در بهشت ویران شود. ای کسی که عمری است تا در نماز حضور دل ندیده ای، چگونه قاعده دین تو آبادان شود. »

۲۸. در «السین الجامع» املائی احمد بن محمد بن زید طوسی، چنین آمده: «ده کس در حق یوسف ده چیز خواستند و ملک تعالی خلاف آن خواست. حق تعالی بر خواست ایشان غالب گشت. و الله غالب علی امره. اوّل یعقوب خواست که یوسف خواب با برادران نگوید، و ملک تعالی خواست که بگوید. آخر خواست ملک تعالی غالب شد. و الله غالب علی امره. دوم یعقوب خواست که برادران با یوسف دوستی کنند، و ملک تعالی خواست که دشمنی کنند، خواست ملک تعالی غالب شد. و الله غالب علی امره. سیم برادران خواستند که یوسف را گم کنند، تا مهر او در دل یعقوب کم کنند و ملک تعالی خواست که مهر او در غیبت زیادت شود. خواست ملک غالب آمد. و الله غالب علی امره. چهارم برادران او را در چاه انداختند و ...» (ص ۲۶۴-۵)

بریک الکریم. دوم شنونده که رسول باشد، کریم بود؛ که و آنه لقل رسول کریم و بیان احوال شخص کریم بود که یوسف باشد که ان هذا الا ملک کریم و ذکر آن در قرآن کریم بود که انه القرآن کریم و چون کرم بهترین صفات بلکه گل سرسبد بهترین حسنات است و قصه ای که از کریمان باشد، بهترین قصه ها است ... منها آن است که قصه های پیغمبران دیگر در سوره های متفرقه مذکور است و تمام این قصه در یک سوره مذکور است. قصه نوح در دوازده سوره مسطور است. قصه هود در چهارده سوره مرقوم است، و قصه صالح (ع) در یازده سوره مبین است و قصه ابراهیم (ع) در هیجده سوره معین است، قصه لوط (ع) در نه سوره پیداست و قصه موسی (ع) در بیست و نه سوره هوداست و قصه شعیب (ع) در سه سوره یاد است و قصه عزیز در دو سوره ایراد است. قصه ایوب (ع) در دو سوره تعداد کرده شده. قصه یونس (ع) در چهار سوره پیداست و قصه داود (ع) در پنج سوره کشیده شده است. قصه سلیمان (ع) در چهار سوره مقرر است. قصه زکریا (ع) در سه سوره محرر است. قصه یحیی (ع) در دو سوره معهود است و اما قصه یوسف (ع) در یک سوره از ابتدا تا انتها مذکور و مزبور و مسطور و مشهور است و دور نیست که جهت احسنیت آن این باشد. منها آن است که قضایای انبیاء و محنت و مشقت ایشان از بیگانگان و کافران بوده است. قصه یوسف (ع) و جور و جفای آن از آشنایان و برادران و دوستان وی بوده است. «

«من از بیگانگان هرگز ننالم

که با من هر چه کرد آن آشنا کرد»

«بدان که سه کس در حق یوسف سه چیز خواست و خداوند غیر آن خواست و اراده حق بر خواست ایشان غالب آمد: اول یعقوب خواست که برادران از خواب یوسف مطلع نشوند؛ خداوند خواست که ایشان آگاه شوند و آگاه شدند. یعقوب خواست که برادران با یوسف دوستی نمایند؛ خداوند دشمنی ایشان را آشکار نمود. سیم برادران خواستند که یوسف را از نظر پدر غایب سازند تا مهر آن از دلش برود؛ خداوند آن محبت را زیاد کرد. پس بدان که هیچ مطلب بی خواست خدایی صورت نگیرد و هیچ کاری بی حکم تقدیر راست نیاید. و الله غالب علی امره. ۲۸ اما هر یک را هر چه پیش آمده جهتش آن بود که از ذکر خدا غافل و به کارهای خدایی جاهل بودند. تقریب نقل شده است که: رابعه عدویة روزی قدری آرد خمیر کرده بود و در نماز ایستاده به خاطرش بگذشت که خمیر آیا برآمده یا نه؟ چون از نماز فارغ شد خواب بر او غالب شده، بهشت را به خواب دید و

«یک چند دودیدیم نه در راه صواب
برداشتی از روی خرد پاک نقاب»
«اکنون که همی باز کنم چشم ز خواب
هم نامه سیه بینم، هم عمر خراب»
(ص ۱-۲۷۰)

چون آن بزرگوار از اوراد فارغ شود، خدمت وی رسیده و حدیث تمادی ایام فراق و توالی آلام اشتیاق معروض داشته و بگویی: ایها المهموم، هذه رسالة من ولدك المظلوم؛ ای شیخ غم رسیده و ای پیر الم کشیده، این رسالتی است از فرزند ستمدیده و نور هر دو دیده ات. ایها الکثیر هذه رسالة من ولد الغریب؛ ای از راحت بی نصیب، پیغامی آورده ام از فرزند غریب ...»

نمونه ای از سبک کهن نثر متن

نمونه ای از سبک جدید نثر متن

«... زلیخا که دید یوسف به هیچ وجه رام نمی شود، با خود خیال کرد که اگر چند روزی به زحمت به سر برد، قدر راحت و نعمت را خواهد داشت. گفت ای یوسف، حالا که تو خیال شغل و کسب داری مرا باغی است به آن جا رو و مشغول باغبانی آن جا باش و امورات آن باغ را فیصل ده ... مرحوم آذر در یوسفیه خود به باغ فرستادن یوسف را به وجهی دیگر به رشته نظم در آورده ...»

خوش الحان بلبل باغ حکایت
چنین کرد از کهن مرغان روایت
که چون یوسف نشد رام زلیخا
نداد از سرکشی کام زلیخا
به خلوت دایه را دمساز خود کرد
سرشک افشاند، شرح راز خود کرد
چو یوسف را بود دل سخت چون سنگ
ز خوی اش کار بر من گشته بس تنگ
به پاسخ دایه گفتش صبر کن صبر
به صبر آمد برون مهر و مه از ابر
درون یوسف از غربت فگار است
هنوز آن مه غریب این دیار است
به این شهر از وطن تا او افتاده است
در اول روز پا اینجا نهاده ست
چو زیب گلشنی بیند خجسته
در آنجا گلر خان با هم نشسته
دل او هم ششود رام دل تو
دهد بی گفستگو کام دل تو
زلیخا را پسند افتاد این حرف
به جشن باغ کرد اوقات او صرف
به باغستان مصرش بود باغی
کز و نشنیده گوش بانگ زاغی
چو یوسف داخل آن بوستان شد
درون بوستان با دوستان شد ...»

«زلیخا هر روز یوسف را به زیوری می آراست و او را به نظر خلق جلوه می داد. مشاطة عشق، حسن او را در نظر زلیخا بیش تر جلوه می داد و هر چند جمال یوسف زیبا می نمود. دل حزین زلیخا شیداتر می شد و همیشه همت زلیخا مصروف آن بود که آن رشک حورا در خانه محصور باشد، و پیوسته خاطر یوسف مایل به آن بود که طواف صحرا نماید. بلکه از جانب پدر خبری به آن برسد. چون زلیخا یوسف را به سیر و گشت مایل دید، فوجی از بندگان خاص خود را به ملازمت او مخصوص کرد تا به هر طرف که آن شاهسوار ملک خوبی خرامد، چون رکاب در قدم او باشند، و طرفه العینی از خدمتش غافل نباشند و هر گاه که آن جناب به طواف صحرا و کشت رفتی، ملازمانش هر یک به طرفی رفتی. او بر سر راه کنعان آمدی و باد صبارا مخاطب ساختی و حدیث و گفت و گویی که انفس و آفاق را تاب شنیدن آن نبود، سر کردی و گاه بودی که آتش شوق چنان ملتهب شد که تسکین آن به آب صبوری آسان دست ندادی. روزی به عادت معهود بیرون آمده و چشم به راه کنعان نهاده، ناگاه شتر سواری دید که می آید. یوسف از او پرسید: که از کجا می آیی؟ گفت: از زمین کنعان. گفت: از کدام نواحی؟ و از کدام مرعی؟ گفت: از مرعی آل یعقوب (ع). یوسف نام یعقوب شنید، زیانی دید، مدهوش شده و بر خاک افتاد. اعرابی از ناهه فرود آمده و سر او را بر کنار گرفته و چندان توقف نمود که به حال خود آمد. آن گاه پرسید که یا صاحب الناهه، اسرائیل الله را می شناسی؟ گفت آری با این دو نرگس دیده، جمال او را دیده ام و به هر دو چشم، سرمه معرفت او را کشیده ام. او ثمره شجره اسحاق (ع) و میوه دل ابراهیم است. یوسف فرمود که او را به چه حالت گذاشتی؟ گفت: سوزان و بریان و نالان و گریان و غریق بحر بی پایان هجران. یوسف موج بحار دیدگان را به اوج کره اثر رسانیده گفت: یا لیت راحیل لم تلدنی؛ کاشکی راحیل مرا نرزدی. و فرمود آیا شود پیغامی از من به وی رسانی؟ شتر سوار گفت: آری. آن جناب فرمود شرط سفارت آن است که چون به زمین کنعان برسی، در شب به حوالی مکان آن پیر کنعان بروی و

۵۱۶ بیت از یوسف و زلیخا آذر بیگدلی در این قسمت ذکر شده است.

«... مالک بعد از آن که دانست حضرت یوسف (ع) از خاصان بارگاه کبریاست عرض نمود که ای یوسف، مرا به تو حاجتی است. یوسف فرمود بگویی. عرض نمود که دوازده زن دارم و از هیچ یک اولادی ندارم و من آرزو مند پسری هستم. دعا کن که خداوند مرا پسری مرحمت فرماید تا این دولت مرا که به واسطه خدمت به من رسیده، دیگران نخورند و در خانواده من باقی بماند. یوسف دعا کرد در حق وی ... خداوند از آن دوازده زن بیست و چهار پسر به مالک مرحمت فرمود همه نیکو صورت، همه پاکیزه سیرت ...»^{۲۹}

«... القصة عزیز دست یوسف را گرفته به خانه آورد به زلیخا سپرد. نمی دانم زلیخا در آن وقت چه حالتی داشت؛ مرحوم آذر به تفصیل به نظم آورده است:

خوش آن ساعت که بعد از انتظاری
فتد بر روی یاری چشم یاری
شود در ناممیدی بخت یارش
در آید بی خبر از در نگارش
ز وصل دوست بیند عالمی خوش
بر آرد از همه عالم دمی خوش
غرض از بیع آن مهر دل افزوز
به مصر افتاد آشوبی در آن روز
که چشم کس چنان هنگامه دیگر
نخواهد دید تا بازار محشر
زلیخا از خروش جانفروشان
که بودند از غم یوسف خروشان
چو گل بر سینه زد چاک و برآسفت
عزیز مصر را عمداً چنین گفت
که امروز اضطراب مردم از چیست؟
می دولت در این نیلی خم از چیست
عزیزش گفت کنعانی غلامی
به مصر آورده مرد نیکنامی
زلیخا گفتش از منزل برون رو
تو این تابنده مه را مشتری شو
ببین گر لایق فرزندی توست
بخر کوه مایه خرسندی توست
مرا هم بهتر از فرزند باشد
ز فرزندیش دل خرسند باشد ...»

مؤلف در این قسمت ۷۲ بیت از آذر نقل می کند و پس از آن با رسیدن زلیخا به آرزوی خود از جهت خریدن یوسف، باب هشتم کتاب خاتمه می یابد.

باب نهم کتاب چنین آغاز می شود: «باب نهم از این کتاب مستطاب در بیان سلوک زلیخا و چگونگی عشق و محبت آن نسبت به حضرت یوسف و رفتار آن بزرگوار تا وقتی که آن حضرت را به زندان فرستادند. ...» چون عزیز یوسف را به خانه آورده و سفارش به زلیخا نمود که آن را گرامی دار، زلیخا دست یوسف را گرفته و داخل حجره شده گفت:

ای نگارا هستم از رویت خجل
منزلی نبود برایت غیر دل
غیر دل نبود برایت منزلی
منزلت باشد دلم نی هر دلی
حجره را جاروب از مژگان کنم
آب پاشی از یم چشممان کنم
میوه از سیب زنخدانت دهم
شربت از لیموی پستانت دهم
تکیه گاهی گر تو را باشد ضرور
سینه ام دارم ز عشقت چون بلور
سالها نرد محبت باختم
خویش را رسوای عالم ساختم
بود کسارم روز و شب بگریستن
تا رسیدم بر مراد خویشتن ...»

این نمونه ای بود از شعر مؤلف کتاب

نمونه هایی از کتاب

«فضیلت مجالست با علما: نقل است روزی صیادی دامی گسترده بود که بعضی طیور صید نماید. در نزدیکی آن دام دو سه نفر از علما بر سر مسئله ای مباحثه و مجادله علمیه آغاز نهاد:

فقیهان طریق جدل ساختند
لم ولا نُسَلَم در انداختند

آواز ایشان به مباحثه بلند شد. طیور از صدای ایشان رمیده شده همه مرغ ها پریزند و صیاد بیچاره محروم شد. متغیرانه نزد علما رفته که آخر این همه داد و فریاد شما از برای چیست؟ آخر

۲۹. در تفسیر جام چنین آمده است: مالک گفت: مرا دوازده کنیز است و آرزو مند فرزندی. مرا دعا کن تا خدای تعالی مرا پسری دهد. یوسف (ع) همی دعا کرد. خدای تعالی، مالک را از هر کنیزی دو پسر داد. بیست و چهار پسر وی را بیامد.

چرا صداها بلند می‌کنید؟

سبب اندوه عزیز شدن، و زلیخا رسوا شد، و از پیراهن بشارت
خبر سلامت یوسف رسید و موجب بهجت و سرور یعقوب (ع)
و خجالت برادران شد ...»

رشته آواز اگر باشد چو مو
صید مطالب می‌توان بستن به او

«مؤلف کتاب گوید که محبان را در راه رضای محبوب از مال
گذشتن هم نقلی نیست، بلکه محبان از جان و اهل و عیال در راه
رضای محبوب سهل و آسان گذشتند. همچنان که قربانی کوی
وفا و سرکرده عاشقان درگاه خدا، حسین شهید سر از تن جدا:

ایشان گفتند: برای میراث خنثای مشکل، کار مشکل شده و
گفت و گوی ما بر سر حل آن است. صیاد پرسید که خنثی
چیست؟ و مقصود شما از آن کیست؟ ایشان گفتند: خنثی نه مرد
است و نه زن، بلکه هم مرد است و هم زن. صیاد این کلمه را از
آن‌ها یاد گرفت. پی کار خود رفت. بعد از چند روزی مرغ بسیار
خوش خط و خالی و بسیار زیبا پر و بالی که هیچ چشم مثل آن
ندیده، بلکه هیچ گوشی مثل آن نشنیده بود، به دام صیاد افتاد و
صیاد آن را تحفه بارگاه سلطان نمود. سلطان را بسیار خوش
آمد. امر نمود که صد اشرفی انعام به وی دهند. وزیر بخیلی
بلکه لثیمی داشت. عرض نمود که عمر پادشاه دراز باد. انعام
صیادی که مرغی به هدیه آورده این مبلغ خطیر نیست. پادشاه
فرمود حکمی است، کرده ام و فرمانی فرموده ام چگونه خلاف
آن نمایم؟ وزیر عرض نمود تدبیر این مطلب آن است که از صیاد
جو یا شوید که این مرغ نر است یا ماده؟ هر کدام را گوید بفرمایید
جفت آن را هم بیاور، انعامت را بگیر. بعد از عمری چنین مرغی
را پیدا کرده است. دیگر کی جفت آن را پیدا نماید. پادشاه تدبیر
وی را پسندید. فرمود به صیاد که این مرغ نر است یا ماده؟
گفت: ای پادشاه جهان، خنثی است. این، پادشاه را خوش آمد
گفت: دویست تومان انعام به وی دادند. به شرافت یک دقیقه
مجالست علما و یاد گرفتن یک کلمه از ایشان، مطبوع پادشاه
شده و از مال دنیا بی‌نیاز شد ...»

از جوانمردان عالم خوب تر
از تمام عاشقان محبوب تر
آن که باشد مفخر افلاکیان
آن که باشد مقتدای خاکیان
آن که بودش یوسف مصری غلام
آن که شد میدان مصرش شهرشام
آن که بودی نارش افزون از خلیل
آن که جنبانید مهدش جبرئیل ...
فاش گویم کیست سبط مصطفی
آن که آمد جلوه گاهش کربلا ...»

در مورد آوردن گرگ به پیش یعقوب مؤلف می‌گوید: «به
نظر می‌رسد که در میان فرزندان، شمعون به آوردن گرگی که
یوسف [را] خورده، مأمور شد. به صحرا رفته، گرگی را
گرفته، دهان او را به خون آلوده کرده، با دست و گردن بسته نزد
پدر آورد ...» حاجی لطفعلی بیگ آذر در کتاب یوسف و زلیخای
خود این مطلب را چنین بیان کرده است:

«ابراهیم ادهم گوید که شبی در خواب دیدم، فرشته‌ای
طوماری در دست داشت و چیزی می‌نوشت. به او گفتم: که
این چیست؟ و چه می‌نویسی؟ گفت: نام دوستان می‌نویسم.
گفتم: نام من نوشتی؟ گفت: نه. گفتم: اگر از دوستان نیستم،
اما دوستان را دوست دارم. در این گفت و گو بودیم که فرشته‌ای
رسید که نام وی را نیز بنویس. که دوست دوست، دوست
است ... زلیخا یوسف را که دوست خدا بود دوست داشت، به
درجه اهل بهشت در دنیا رسید ... یوسف (ع) را سه پیراهن بود:
یکی پیراهن که علامت کذب برادران شد. که: «جائوا علی
قمیصه بدم کذب». دوم پیراهن شهادت که باعث طهارت آن شد
که، «وان کان قمیصه قد من دبر». سیم پیراهن بشارت بود که
باعث روشنایی چشم یعقوب شده که «اذهبوا بقمیص هذا». از
پیراهن علامت کذب برادران ظاهر شد، و سبب اندوه
یعقوب (ع) شد، و از پیراهن شهادت دروغ زلیخا ظاهر شد و

دگر از دشت بگرفتند گرگی
بر او بستند ریسمان بزرگی
به زنجیرش [دو] دست و پای بستند
سرش را چون دل یوسف شکستند
به سختی کار بر وی تنگ کردند
به خون خود دهانش رنگ کردند
به گردن بر نهاده پالهنکش
کشیده سوی کنعان بی درنگش
چو نزدیک عبادتگاه یعقوب
رسیدند آن جوانان پر آشوب
همه برگ مصیبت ساز کردند
همه وایوسفا آغاز کردند

